پیشخوان

«اسرار حمله متفقین به ایران» در آیینه یک پژوهش نوانتشار

درس‌ها و محنت‌های شهریور ۱۳۲۰

■ محمدرضا کائینی

اثری که هم‌اینک به شما معرفی می‌شود، در زمره یکی از مستندترین پژوهش‌ها، در باب اشغال ایران در شهریورماه ۱۳۲۰ به شمار می‌رود. این اثر توسط محمدقلی مجد و به انگلیسی تألیف شده و زنده‌یادعلی‌اکبر رنجبر کرمانی آن را به فارسی ترجمه کرده است. پژوهشکده مطالعات تاریخ معاصر ایران که انتشار این اثر را بر عهده داشته، در مقدمه‌ای بر آن به نکات ذیل اشاره کرده است:

«۲۵ آگوست ۲۰۱۱، هفتادمین سالروز حمله نیروهای مسلح روس و انگلیس به ایران با نام رمز عملیات دیدار است. اشغال ایران از سوی متفقین و در پیامد آن برکناری شاه وقت و جایگزینی ولیعهد او یکی از مهم‌ترین و قابل‌توجه‌ترین رخدادهای تاریخ معاصر ایران است و در عین حال آنطور که باید و شاید به آن پرداخته نشده است. تاریخ ایران در دوره پیش از ظهور رضاشاه و برآمدن سلسله پهلوی در سال‌های ۱۹۲۰، نسبتاً به خوبی مورد بررسی و مداقه قرار گرفته، اما تاریخ سال‌های پایانی حکومت رضاشاه و نفرت مردم از او، حمله متفقین به کشور، فروپاشی سریع رژیم رضاشاه و سقوط او و جانشینی پسرش محمدرضاشاه، عملاً بدون بررسی دقیق باقی مانده و پرده از حقایق و دقایق آن برداشته نشده است! ارزیابی درست و معنادار از رضاشاه و حکومت او بدون بررسی و مطالعه سال‌های پایانی سلطنتش و طرز سقوط وی ممکن نیست. همچنین ارزیابی درست از دوران محمدرضاشاه، بدون مطالعه و بررسی و تحقیق دقیق درباره آغاز

نمایی از کنفرانس تهران
با حضور روزولت، چرچیل و استالین

شوم و نکبت‌بار سلطنت او نیز امکانپذیر نیست. این کتاب اولین تاریخ دقیق و مستند از این وقایع به زبان انگلیسی است و امید است که گامی باشد در راه پر کردن این خلأ آشکار در تاریخ ایران، در دوره جنگ‌جهانی دوم. با اینکه از آغاز جنگ‌جهانی دوم ایران بارها و بارها اعلام بی‌طرفی کرده بود، اما در سپیده‌دم ۲۵ آگوست ۱۹۴۱، اتحادجماهیر شوروی و بریتانیا به این کشور حمله کردند! اگرچه پاسخ غیرقابل‌قبول ایران به اتمام حجت انگلیس و روسیه، برای اخراج فوری اتباع آلمان از ایران دلیل این حمله دانسته شده است، اما روشن است که اساساً پاسخ ایران اهمیتی نداشت و هر پاسخی می‌داد، باز هم اشغال می‌شد و این کشور را گریزی از ورودی نیروهای شوروی و انگلیس نبود. روس‌ها از سه نقطه در دو سوی دریای خزر حمله کردند و فقط ظرف سه روز تمام شمال کشور از جمله شهرهای تبریز، رشت و مشهد را اشغال نمودند و تا قزوین پیش آمدند و در آنجا پیشروی خود را موقتاً متوقف کردند. نیروهای بریتانیا نیز از سه نقطه در جنوب‌غربی و غرب ایران وارد خاک این کشور شدند. یک ستون ارتش انگلیس از بصره و ستون دیگر از خانقین به ایران حمله کردند. علاوه بر این، نیروهای هوابرد و نیروهای آبی خاکی انگلیسی، بندر شاهپور در خلیج‌فارس را مورد حمله قرار دادند. ارتش و نیروی دریایی ایران کاملاً غافلگیر شدند و نیروی دریایی کوچک ایران، نیست و نابود شد! همانند هجوم روسیه، پیشروی نیروهای بریتانیا در ایران نیز تند و سریع بود و نیروهای انگلیسی در کمتر از ۳۶ ساعت، آبادان و پالایشگاه نفت آن و بندرهای شاهپور و خرمشهر را گرفتند و ظرف سه روز تمام مناطق نفتی ایران در جنوب‌غرب از جمله شهر اهواز را اشغال کردند. همین ماجرا در منطقه قصرشیرین، در استان کرمانشاه نیز تکرار شد و نیروهای بریتانیا در ۲۹ آگوست ۱۹۴۱، ظفرمندانه وارد کرمانشاه شدند. در ۳۱ آگوست سال ۱۹۴۱، عناصری از نیروهای پیروز انگلیس و روسیه، در مراسمی در قزوین ملاقات کردند و در واقع دیدار یکدیگر را در ایران جشن گرفتند! اشغال ایران در سال ۱۹۴۱، در واقع تکمیل و اجرای قراردادهای ۱۹۱۵، ۱۹۰۷ روس و انگلیس در تقسیم ایران بود، البته این‌بار کفه اشغال بیشتر به نفع بریتانیا بود...»

آیت‌الله العظمی بروجردی به هنگام ورود به حرم حضرت معصومه(س) برای تدریس

آیت‌الله العظمی بروجردی به دلیل حضور در نجف در دوران مشروطیت، از اساتیدی بهره گرفت که درباره این رویداد تاریخی، موضعی یکسان نداشتند و حتی با یکدیگر به مخالفت می‌پرداختند! مجموعه‌ای از این کنش و واکنش‌های سیاسی، اندیشه سیاسی آیت‌الله را شکل داد که برونداد آن را می‌توان در کارنامه وی در دوران مرجعیت ۱۵ ساله رصد کرد. در نگاه کلی می‌توان گفت رویکرد سیاسی آیت‌الله بروجردی که بعدها در ایران و طی مرجعیت ایشان اعمال شد، ترکیبی از رویکرد سیاسی و اجتماعی استادان او به ویژه آیات ملامحمد کاظم خراسانی و سیدمحمد کاظم یزدی بود

چند گام با سیاست‌ورزی آیت‌الله العظمی سیدحسین طباطبایی بروجردی در دوره ۱۵ساله مرجعیت

رویارویی با فرقه بهائیت

به مثابه تقابل با شاه و حامیان خارجی او

■ احمدرضا صدری

در روزهایی که بر ما گذشت، از شصت و یکمین سالروز ارتحال مرجع اعلای شیعه، زنده‌یاد آیت‌الله‌العظمی سیدحسین طباطبایی بروجردی عبور کردیم. هم از این روی و در ارج نهادن به کارنامه علمی و عملی آن شخصیت پرآوازه، به بازخوانی پاره‌ای از کنش و واکنش‌های آن بزرگ در حوزه سیاست و دوره مرجعیت وی پرداخته‌ایم. مستندات این مقال، از تارنمای پژوهشکده تاریخ معاصر ایران اخذ شده است. امید آنکه مفید آید.

■■■

■ **چند و چون شکل‌گیری رویکردهای سیاسی آیت‌الله بروجردی**

پیش از هر چیز، مناسب است که به چند و چون شکل‌گیری نگرش سیاسی آیت‌الله العظمی بروجردی بپردازیم. وی به دلیل حضور در نجف در دوران مشروطیت، از اساتیدی بهره گرفت که درباره این رویداد تاریخی موضعی یکسان نداشتند و حتی با یکدیگر به مخالفت می‌پرداختند. مجموعه‌ای از این کنش و واکنش‌های سیاسی، اندیشه سیاسی آیت‌الله را شکل داد که برونداد آن را می‌توان در کارنامه وی در دوران مرجعیت ۱۵ ساله رصد کرد. زهرا سعیدی، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در بسط این مقوله چنین آورده است: «آیت‌الله العظمی حاج‌آقا حسین طباطبایی بروجردی، از علما و مراجع بزرگ شیعیان در قرن چهاردهم از جمله چهره‌هایی است که به دلیل مرجعیت ۱۵ ساله خود بر عامه شیعیان، در میان مسلمانان از جایگاه و مقام والایی برخوردار است. او زاده بروجرد بود، اما بعد از مدتی و قبل از نائل شدن به مقام مرجعیت، مدتی به سفارش پدرش به نجف رفت و در آنجا به تحصیل و تلمذ در نزد استادان بزرگ مشغول شد. دوران اقامت آیت‌الله بروجردی در نجف، دوران مهمی برای شکل‌گیری بنیان فکری ایشان بود. بهره‌گیری از درس استادان بزرگی چون آیت‌الله آخوند ملامحمد کاظم خراسانی باعث شد تا پایه‌های نگرش سیاسی ایشان شکل گیرد و بعدها این نگرش در دوران مرجعیت این عالم بزرگ در ایران نمایان شد. بنیان‌های فکری و رویکردهای هر فرد در مواجهه با مسائل پیرامونی اعم از اجتماعی، دینی یا سیاسی، متأثر از صفات شخصی و محیط اوست. وقتی صحبت از محیط می‌شود، منظور تمام متغیرهای تأثیرگذار بر شکل‌گیری شخصیت است. این متغیرها بسته به محیط افراد، متفاوت است و می‌تواند شامل استادان، محل تحصیل، شغل، دوستان و هر آنچه مربوط به محیط است، شود. درباره تأثیر اقامت آیت‌الله بروجردی در نجف بر شکل‌گیری رویکرد اجتماعی ایشان نیز باید گفت که این تأثیر بسیار تعیین‌کننده و اساسی بود تا جایی که می‌توان گفت رویکرد سیاسی آیت‌الله بروجردی که بعدها در ایران و طی مرجعیت ایشان اعمال شد، ترکیبی از رویکرد سیاسی و اجتماعی استادان او به ویژه آیات ملامحمد کاظم خراسانی و سیدمحمد کاظم یزدی بود. با این حال نکته مهم درباره اقامت ایشان در نجف آن است که این دوره تأثیر بسیاری بر شکل‌گیری شخصیت علمی آیت‌الله بروجردی نیز داشت تا جایی که وقتی ایشان به ایران بازگشتند، بسیاری از علما و روحانیان بر مرجعیت ایشان متفق‌القول بودند. در این فقره، باید به استعداد ذاتی ایشان در یادگیری دروس و نبوغ فراوانشان اشاره کرد؛ نبوغی که باعث شد ایشان زبانزد عام و خاص شود، به گونه‌ای که از هر کوچه و گذری که می‌گذشت، طلاب جوان و فضلای حوزه او را به یکدیگر نشان می‌دادند و می‌گفتند حاج آقا حسین بروجردی، این شخص است! ایشان پس از مدتی حوزه درسی تشکیل داد و فضلای بسیاری در محضرش به کسب دانش مشغول شدند. آیت‌الله بروجردی در مدت کوتاهی در ردیف استادان بنام دروس سطح قرار گرفت و هر روز بر شهرت و احترامش افزوده شد. این اشتهار به جایی رسید که بر شاگردان محفل آخوند نیز آشکار شد. چنان‌که آنها از او خواستند تا پس از خروج استاد از محفل، درس وی را با شرح و توضیح فزون‌تر بازگوید. بدین‌ترتیب یکی از برنامه‌های مجتهد بروجردی، تقریر درس استاد شد. آیت‌الله بروجردی هشت سال در حریم نجف اقامت کرد و مدتی پس از رحلت استادش آیت‌الله آخوند خراسانی و همچنین تقاضای مکرر مردم به ایران بازگشت و پس از چند سال به مقام مرجعیت عامه شیعیان رسید. او ۱۵ سال در این مسند قرار داشت...»

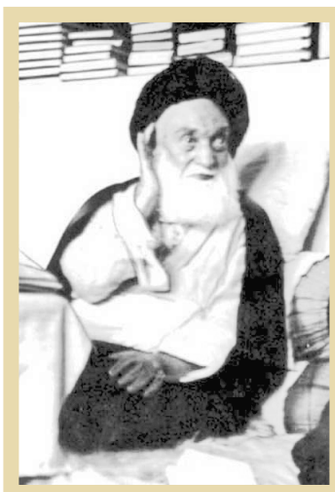

آیت‌الله العظمی بروجردی در کتابخانه منزل شخصی

تقابل آیت‌الله بروجردی با فرقه بهائیت، اگر چه ذاتاً یک حرکت دینی بود، اما بازتاب‌های سیاسی پررنگی داشت. این پیامدها از آن روی بود، که بهائیان در آن دوره در بخش‌های مختلف حاکمیت نفوذ زیادی داشتند و با حمایت قدرت‌های خارجی نهایتاً مانع از آن شدند که مبارزات وی در این‌باره به نتیجه مطلوب برسد تا جایی که وی در نامه‌ای به حجت‌الاسلام فلسفی، صریحاً اظهار داشت: «گمان ندارم اندک فایده‌ای مترتب شود، به کلی حقیر از اصلاحات این مملکت مأیوسم...!»

■ **آیت‌الله و حساسیت بر اعدام رهبر فدائیان اسلام و یارانش**

موضوعی که هم‌اینک در باب آن سخن می‌رود، از مهم‌ترین و حساس‌ترین موضوعات، در کارنامه سیاسی آیت‌الله العظمی بروجردی به شمار می‌رود. پرسش صریح آن است که چرا وی در فقره شهادت سیدمجتبی نواب صفوی و یارانش سکوت کرد؟ یا دست‌کم از او واکنشی مهم و تأثیرگذار مشاهده نشد؟ زهرا سعیدی در فراز پی آمده سعی کرده است تا با استناد به منابع موجود، به این پرسش پاسخ گوید: «بسیاری معتقدند که مواضع سیاسی جمعیت فدائیان اسلام و روش مبارزاتی آنها در نقطه مقابل مشی آیت‌الله العظمی بروجردی قرار داشت. از این رو ایشان، در زمان اعدام فدائیان سکوت نمودند. اهمیت این موضوع زمانی بیشتر می‌شود که بدانیم جایگاه ایشان به‌عنوان مرجعیت، می‌توانست بسیار تعیین‌کننده باشد، به‌خصوص آنکه با توجه به وفات یافتن آیات عظام صدر و خوانساری، تنها پناهگاه دوستداران و هواداران شهیدسیدمجتبی نواب صفوی، بیت آیت‌الله العظمی بروجردی بود. اتفاقاً همین موضوع هم باعث شده بود که دشمنان شهید نواب و نفوذیان از هر گونه اقدام آیت‌الله العظمی بروجردی در این‌باره جلوگیری کنند. از این‌رو منقول است که ایشان را در همان ایام به بهانه بیماری از پذیرفتن ملاقات‌کنندگان منع می‌کردند، به گونه‌ای که حتی حضرت امام خمینی نیز امکان ملاقات با ایشان را نیافتند. در ادامه یکی از روایت‌ها در این‌باره همچنین گفته شده است که رژیم با فرستادن آیت‌الله میرسید محمدبهبهانی و تعهد دادن به آیت‌الله العظمی بروجردی درباره اعدام نشدن فدائیان، از حساسیت ایشان برای پیگیری موضوع کاسته بود. در کنار این اقدامات، رژیم حتی فردی به نام سیدابراهیم ابطحی را به نجف می‌فرستند تا از صورت گرفتن هرگونه کوشش علمای آن دیار مانند آیات عظام سیدعبدالهادی شیرازی، میرزا آقا اصطهباناتی، سیدمحمود شاهرودی و سیدمحسن حکیم به سود فدائیان اسلام پیشگیری کند، اما این روایت مخالفانی هم دارد و حتی اگر درست هم باشد، خود نشان‌دهنده آن است که آیت‌الله بروجردی برای حمایت نکردن از فدائیان اسلام، در فشار بوده و رژیم پهلوی مانع از مواضع حامیانه ایشان شده است. گذشته از این، روایت دیگر حاکی از آن است که آیت‌الله بروجردی نه‌تنها با اعدام فدائیان مخالف بود، بلکه برای ممانعت از اعدام آنان نیز تلاش‌هایی به عمل آورده بود. براساس این روایت، آیت‌الله بروجردی حتی با دیدگاه‌های سیاسی فدائیان نیز مخالفتی نداشت. بر این اساس یکی از اعضای فدائیان اسلام در قم به نام حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ غلامرضا گلسرخی کاشانی، در این‌باره در خاطرات خود آورده است: چند مرتبه به خاطر عضو فدائیان اسلام بودن، شهریه مرا قطع کردند. هر دفعه هم آقای سیدجلال‌الدین آشتیانی می‌رفت و آن را درست می‌کرد. یک‌دفعه من خودم ناراحت شدم، نامه‌ای نوشتم و خدمت آقا رفتم. در آن نامه نوشتم که تا حالا دو سه مرتبه شهریه من قطع شده به‌عنوان اینکه به آقای نواب صفوی و فدائیان اسلام، ارادت داشته‌ام و اینها قطع شهریه را به حضرتعالی مستند می‌کنند. من مقلّد شما هستم، اگر شما با فدائیان اسلام مخالفید، بفرمایید من پیرو آنها نباشم. شهدالله (خدا گواه است)، خودم خدمت آقای بروجردی رفتم و نامه را هم خودم بردم و به آقای بروجردی دادم. ایشان نامه را خواندند و فرمودند: خدا توفیقتان بدهد، نه قطع شهریه از طرف من بوده و نه مخالفتی با فدائیان اسلام دارم!... از طرفی همانطور که اشاره شد، رژیم به بسیاری از علما قول داده بود که حکم اعدام را اجرا نکند. حتی حکم اعدام شهیدنواب صفوی، به گونه‌ای اجرا شد که علما گمان نمی‌بردند وی را به این زودی به شهادت برسانند و حتی طی صحبت آیت‌الله بروجردی با سران رژیم، به ایشان قول داده بودند تا به وی آسیبی نرسانند. پس از شنیدن خبر شهادت نیز آیت‌الله بروجردی از شدت ناراحتی به مدت چند روز فعالیت‌های خود را تعطیل نمودند. در نهایت باید گفت که اعضای فدائیان اسلام از جهت گرایش سیاسی در مرکز توجه و نزد بسیاری از روحانیان محترم بودند. حتی بعضی از ایده‌های سیاسی آنان، از جمله تشکیل حکومت اسلامی بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، الگوی فکری حکومت جدید قرار گرفت. با این حال برخی از روحانیان با روش‌های مبارزاتی این گروه مخالف بودند و آن را قبول نداشتند، اما این مخالفت باعث سکوت آنان در برابر دستگیری و اعدام فدائیان نشد. از این‌رو در زمان دستگیری و اعدام اعضای فدائیان، بسیاری از روحانیان و علمای تراز اول، با این اقدام حکومت به مخالفت برخاستند. مواضع آیت‌الله بروجردی را نیز می‌توان در زمره این گروه قرار داد و اینگونه استدلال کرد که حتی اگر ایشان در برخی زمینه‌ها با فدائیان اسلام مخالفت داشت، در زمان اعدام آنان تلاش خود را به‌کار بست تا مانع از تحقق این اقدام شود، هر چند که در این امر توفیقی نداشت...!»

■ **آیت‌الله و فراز و فرودِ حمایت از دکتر مصدق**

به شهادت اسناد و شواهد، آیت‌الله العظمی بروجردی در آغاز نهضت ملی ایران به این حرکت نگاهی مثبت داشت. با این همه و در دوره دوم حاکمیت دکتر محمدمصدق، رویدادهایی پیش آمد که وی را بیمناک کرد و دیگر آن حمایت اولیه، از مرجع اعلای شیعیان مشاهده نمی‌شد. این رویداد را عللی چند است که در تحلیل سیدهاشم منیری، پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، مورد اشاره قرار گرفته است: «در ماه‌های آغازین پس از ملی شدن نفت در ۱۳۳۰، آیت‌الله بروجردی از مصدق و نبرد ضدامپریالیستی او برای احقاق حقوق ملت حمایت می‌کرد. او حتی مصرانه از شاه خواسته بود به حمایت از مصدق ادامه دهد و ملت را متحد نگه دارد، اما این حمایت رفته‌رفته رنگ باخت تا جایی که در ۱۳۳۱، با دولت مصدق اختلاف پیدا کرد و کار به‌جایی کشید که تهدید کرد به نجف مهاجرت می‌کند! بنابراین مؤلفه وحدت و برقراری نظم سیاسی، در نزد آیت‌الله بسیار مهم و تعیین‌کننده بود. در ماجرای ۹ اسفند ۱۳۳۱ نیز در همین چهارچوب بود که ایشان با پادرمیانی، نمایندگان دولت و شاه را که به ترتیب آقایان ملک‌اسماعیلی و سلیمان بهبودی بودند، به حضور پذیرفت و طی دو جلسه، غائله ختم به خیر شد. ایشان در متن پیامی که چند روز بعد در مطبوعات به چاپ رسید، فرمودند: با اظهار تأسف از واقعه اخیر، امید و انتظار دارم کمافی‌السابق وحدت نظر، اتحاد و اتفاق را حفظ نموده تا عناصر منحرف و اخلالگر، فرصتی برای اغتشاش و بی‌نظمی در کشور به‌وجود نیاورند!... موضوع دیگری که محل مناقشه بین آیت‌الله بروجردی و مصدق شد، حق رأی زنان بود که مانع از زمینه‌های سوءاستفاده، از جانب گروه‌های سیاسی شد. اگرچه آیت‌الله کاشانی از موضع مصلحت‌اندیشی و پراگماتیسم مذهبی، خواهان حق رأی زنان بود، آیت‌الله بروجردی اهالی قم و آیت‌الله بهبهانی، به طور ویژه از طرح موضوع حق زنان ناراضی بودند، چنان‌که ایشان در مقدمه حکم شرعی خود که در روزنامه اطلاعات مورخ ۱۵ دی‌ماه ۱۳۳۱، به چاپ رسید نوشته است: اگرچه اولیای امور متوجه به این معنی بوده و هستند، لکن نظر به آنکه همین قسم مرقوم داشته‌اند، ممکن است بعیدا که بعضی زمزمه‌ها تأثیری داشته باشد، مستدعی است [یعنی دولت] تذکر دهید... سپس در ادامه ایشان، نظر شرعی خود را بسیار موجز اعلام کرده و نوشته است: در کشور اسلامی امری که مخالف احکام ضروریه اسلام است، ممکن‌الاجرا نیست!... در ادامه این مخالفت، آیت‌الله بهبهانی و وعاظ تهران نیز، با استناد به فرمان صریح آیت‌الله‌العظمی بروجردی درباره حرمت ورود زنان در انتخابات تقاضا می‌کنند که این فرمان عملی شود. رویکرد آیت‌الله بروجردی نسبت به دولت و محمد مصدق، بر مدار قاعده نظم سیاسی، حفظ و شأنیت اسلام و حمایت از حوزه، به‌عنوان یک دستاورد تاریخی قرار داشت، بنابراین محافظه‌کاری ایشان را نباید یک قاعده، بلکه یک ضرورت، آن هم با توجه به شرایط ناهموار جامعه سیاسی ایران، نسبت به تضعیف شاه، هراس از قدرت‌گیری کمونیسم و حزب توده و جمهوری‌خواهی یاران تندرو مصدق دانست. بنا بر آنچه گفته شد، حمایت یا سکوت او در قبال دولت مصدق، براساس مؤلفه‌های یادشده و بنا بر مصلحت سیاسی قرار داشت که توانست هم شأنیت اسلام را حفظ کند و هم کشور را از خطر عناصر ناپاک مصون بدارد...»